

مروری بر مبانی فلسفی رویکردهای روان‌درمانی در قیاس با مبانی حکمت متعالیه ملاصدرا

سمانه شیخ نظامی

دانش‌آموخته دکتری روان‌شناسی، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

sheikhnezamipsyco@mail.um.ac.ir

چکیده

هدف نخست این پژوهش بررسی نقش فلسفه در شکل‌گیری رویکردهای روان‌درمانی است. بدین منظور در نگاهی کلی، نسبت میان فلسفه غرب و رویکردهای روان‌تحلیلیگری فروید و پیروانش، رفتاردرمانی و موج دوم آن شامل رفتاردرمانی منطقی هیجانی و شناخت‌درمانی، گشتالت‌درمانی و درمان مراجع‌محوری بررسی شده است. در بخش دوم، پس از ارائه مبانی فلسفی هر یک از رویکردهای ذکر شده، میان مبانی فلسفی به‌کارگرفته‌شده در رویکردهای روان‌درمانی و مبانی حکمت متعالیه ملاصدرا در سه بخش انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی قیاس صورت گرفته است. نتایج حاصل از پژوهش در بخش اول نشان می‌دهد که هر کدام از این رویکردها صاحب ریشه‌هایی در فلسفه غربی هستند. نتایج حاصل از بخش دوم پژوهش نشان می‌دهد که در زمینه جایگاه پروردگار در هستی، تعریف حدود علم روان‌شناسی، حقیقت وجود انسان، اراده انسان، هدف حیات انسان و نقش عالم ماده در حیات انسان تمایزات قابل توجهی بین مبانی فلسفی رویکردهای ذکر شده با مبانی حکمت متعالیه وجود دارد. روش تحقیق در بخش ابتدایی از نوع کتابخانه‌ای و در بخش دوم تحلیلی-قیاسی و از نوع قیاس نظری است.

کلیدواژه‌ها: حکمت متعالیه، مبانی فلسفی، روان‌تحلیلیگری، رفتاردرمانی، شناخت‌درمانی، گشتالت‌درمانی، درمان مراجع‌محوری.

مقدمه

از نگاه مورخان علم روان‌شناسی، رابطه فلسفه و روان‌شناسی به صورت‌های مختلفی توصیف شده است. در یک دسته‌بندی کلی می‌توان مورخان قدیمی‌تر همچون برینگ را طرفدار دیدگاه قطع رابطه علم و فلسفه در ابتدای تولد علم روان‌شناسی دانست و مورخان جدیدتر همچون هانت و هرگنهان را پیرو دیدگاه تداوم تعامل فلسفه و روان‌شناسی دانست. نخستین سؤالی که درباره رابطه فلسفه و روان‌شناسی مطرح می‌شود این است که آیا روان‌شناسی در طول تاریخ علم، قرن‌ها جزئی از فلسفه بوده و از بطن فلسفه متولد شده است یا با فلسفه بیگانه است؟ هرگنهان در کتاب تاریخ روان‌شناسی در زمینه انتخاب زمانی برای شروع تاریخ روان‌شناسی اظهار می‌دارد: «این روزها معمولاً تاریخ روان‌شناسی را از نقطه‌ای آغاز می‌کنند که علم مجزایی شد. این رویکرد به دو دلیل رضایت‌بخش نیست: اولاً، میراث فلسفی عظیمی که در نهایت روان‌شناسی را به صورت علم درآورد نادیده می‌گیرد؛ ثانیاً، این رویکرد جنبه‌های مهمی از روان‌شناسی را که خارج از قلمرو علم قرار دارند حذف می‌کند» (هرگنهان، ۱۳۸۹: صص ۲-۳). اما در چند دهه اخیر جایگاه فلسفه در شکل‌گیری علم روان‌شناسی و رویکردهای مختلف درمانی مورد توجه قرار گرفته است.

برخلاف مقاومت‌های جدی که در ابتدای شکل‌گیری علم روان‌شناسی به حضور فلسفه بود، امروزه فلسفه روان‌شناسی به عنوان یک بخش ضروری در علم روان‌شناسی مورد توجه قرار گرفته است. به تعبیر بوئزه و آردیلا (۱۳۹۸) روان‌شناسی به بلوغ خود در زمینه پذیرش احساس نیاز به فلسفه و تعامل با آن رسیده است. بهترین شاهد این مدعا انبوهی از تألیف‌ها، اعم از مقاله و کتاب، با مفاهیمی در زمینه جایگاه فلسفه در روان‌شناسی از سوی صاحب‌نظران هر یک از زیرشاخه‌های روان‌شناسی است. هنیاما^۱ و روتر^۲ (۲۰۰۹: ص ۳) در زمینه رابطه فلسفه و روان‌شناسی معتقدند روان‌شناسی و فلسفه تاریخی را از زمان فلسفه مدرسی تا مباحث امروزی فراهم آورده‌اند؛ از این رو، از قرن شانزدهم میلادی و تفسیرهای ارسطویی در آن و مطالعات روان در متون فلسفه دکارت، ظهور آیین فلسفی کانت، آشکارشدن سیستم فلسفی ارسطو در قرن نوزدهم تا مطالعات پدیدارشناختی و تحلیلی هشیاری و ذهن در قرن بیستم را جزئی از این تاریخ مشترک معرفی می‌کنند.

فاور (۲۰۱۸) در پژوهش خود در زمینه رابطه فلسفه و روان‌شناسی اظهار می‌کند: «یک اجماع فلسفی بین تاریخ روان‌شناسی در ابتدای قرن ۲۰ و دهه ابتدایی قرن ۲۱ وجود دارد. در هر دو تمرکز خاصی بر تعریف روش آزمایش، تناقض بین ذهنیت و عینیت، مطالعه هشیاری وجود دارد.

1. Heinämaa
2. Reuter

همچنین، یک درخواست مشابه را می‌توان یافت؛ درخواست یک تحلیل فلسفی انتقادی و واکنشی به تولیدات دانش روان‌شناختی و ارتباط آن تولیدات با شیوه تحقیقی و شیوه حرفه‌ای» (فاور، ۲۰۱۸: ص ۳۵).

در محدود پژوهش‌های داخلی به رابطه کلی فلسفه و روان‌شناسی پرداخته شده است و تمرکز اختصاصی بر رویکردهای روان‌درمانی انجام نشده است؛ در حالی که رویکردهای روان‌درمانی محل تبدیل مبانی نظری به کاربردهای عملی است و عموماً ارتباط یک تکنیک درمانی با یک اندیشه فلسفی پیچیده‌تر نیازمند تأمل ویژه است. همچنین، در قیاس مبانی فلسفی در علم روان‌شناسی با فلسفه اسلامی نیز تمرکز بر مبانی نظری مکاتب رفتارگرایی و وجودی مشاهده شد، اما در رویکردهای درمانی پژوهش مستقیمی یافت نشد. بررسی مبانی فلسفی رویکردهای مختلف درمانی فرصتی فراهم می‌آورد تا آنچه به عنوان تکنیک‌های درمانی در رویکردهای مختلف درمانی به کار گرفته می‌شود مورد تحلیل و مذاقه قرار گیرد. همچنین، مقایسه مبانی فلسفی در روان‌درمانی‌ها با مبانی به کارگرفته‌شده در فلسفه اسلامی امکانی فراهم می‌آورد تا رویکردهای مذکور مورد ارزیابی قرار گیرد و میزان اشتراک و افتراق آن با حوزه‌های اساسی مورد پذیرش در فلسفه مبتنی بر دین اسلام به دست آید. امید است در جامعه روان‌شناسان ایران به این نیاز توجه و پاسخ بومی و متناسب با آن نیز فراهم شود.

روش مورد پژوهش در بخش نخست این پژوهش از نوع کتابخانه‌ای است. جامعه شامل کلیه تألیف‌هایی که به موضوع رابطه فلسفه و روان‌شناسی پرداخته‌اند و نمونه شامل منابع در دسترس فارسی و انگلیسی بوده است. این تألیف‌ها بیشتر شامل کتاب‌های تاریخ روان‌شناسی بود. در ادامه تألیف‌ها که به طور مشخص به مبانی فلسفی شکل‌دهنده به هر یک از رویکردهای روان‌درمانی مورد نظر اشاره کرده یا آن را به تفصیل مورد بررسی قرار داده است، مطالعه و فیش برداری شد. هدف بخش نخست پژوهش ارائه مستندات در زمینه نسبت میان فلسفه و رویکردهای روان‌درمانی عمده است. بی‌تردید شرح مفصل و مبسوط رابطه فلسفه و هر یک از رویکردهای روان‌درمانی نیازمند تألیف‌ها مجزا مربوط به هر یک از رویکردهاست. در بخش دوم، با مطالعه و بررسی آرای صدرالمتألهین شیرازی، به‌ویژه در اثر مشهور وی با عنوان الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه به مقایسه‌ای کلی میان مبانی اساسی فلسفه صدرایی و مبانی فلسفی به کارگرفته‌شده از فلسفه غرب در رویکردهای روان‌درمانی پرداخته شده است. روش بررسی در این بخش روش تحلیلی-قیاسی است. در روش تحلیلی به کمک تجزیه منابع مربوط (باقری، ۱۳۸۹) به حکمت متعالیه به اجزای مفهومی، ترجمه و بازگردان و جست‌وجو در شبکه مفهومی می‌توان به درک

مفاهیم مورد نیاز رسید. قیاس مورد استفاده در این بخش در واقع قیاس نظری بوده است.

مبانی فلسفی رویکردهای روان‌درمانی

۱. روان‌تحلیلگری

۱-۱. روان‌تحلیلگری فروید

رویکرد روان‌تحلیلگری زیگموند فروید^۱ (۱۸۵۶-۱۹۳۹) را می‌توان ماحصل ترکیب آرای فلاسفه مختلف دانست. شرح کلیه تأثیرپذیری‌های وی از فلسفه در این مجال مقدور نیست. مبانی فلسفی روان‌تحلیلگری فروید را می‌توان به دو بخش اساسی تقسیم کرد؛ در جبهه فلاسفه تجربه‌گرا می‌توان نقش تفکرات ماشینی‌گرایی، اثبات‌گرایی، فایده‌گرایی^۲ و تکامل‌گرایی را در آرای فروید یافت. همچنین، فروید تحت تأثیر جهت‌گیری ماشینی‌انگاری، که توسط استاد ارشد وی ارنست بروک مطرح شد، قرار گرفت و آن در تدوین عقیده‌اش درباره ماهیت جبری رفتار آدمی تأثیر گذاشت. مفهومی که آن را جبرگرایی روانی^۳ نامید (شولتز و شولتز، ۱۳۸۲: ص ۴۴۰). اما یکی از زمینه‌های فلسفی مهم در روان‌تحلیلگری، اشتراک‌های آن با آرای جرمی بنتهام (۱۷۴۸-۱۸۳۲) است. فیلسوف، حقوق‌دان و اصلاح‌گر اجتماعی که اصل فایده‌گرایی را مطرح کرد. بنتهام در حوزه فلسفه سیاسی معتقد بود هدف قانون‌گذار باید تأمین حداکثر خوشی و آسایش برای حداکثر افراد باشد. او مفهوم باستانی لذت‌جویی در برابر استدلال‌های فوق طبیعی را بار دیگر زنده کرد. بازتاب آرای بنتهام را در رویکرد فروید و مفهوم «لیبدو» می‌توان یافت. وی مبنای بسیاری از رفتارهای انسان را ناشی از غریزه لذت‌جویی انسان می‌دانست.

بعد دیگر مبانی فلسفی در روان‌تحلیلگری به جبهه خردگرایی در میان فلاسفه غربی برمی‌گردد. لاندین (۱۳۷۸) تأثیرات فیلسوف فطری‌نگر، یوهان هربارت^۴ (۱۷۷۶-۱۸۴۱)، را نیز در نوشته‌های فروید مورد بررسی قرار می‌دهد. هربارت به ایجاد نوعی روان‌شناسی فکر می‌کرد که براساس تجربه، متافیزیک و ریاضیات باشد. او با اقتباس از لایپ‌نیتس، معتقد بود درجاتی از هشیاری و ناهشیاری وجود دارد و می‌توان ذهن را به صورت یک توده دریافتی از حالت‌های روانی در نظر گرفت که می‌توانند از آستانه هشیاری رد شده و وارد توده دریافتی شوند. هربارت حتی اصطلاح

1. Freud
2. Utilitarianism
3. Psychic determinism
4. Herbart

«دینامیک روانی»^۱ را برای تعامل نیروهای داخل و خارج هشیاری انتخاب کرده بود. وی اظهار کرده بود میزان قدرت حالت‌های روانی یا اندیشه‌ها در ناهشیار تعیین می‌کند کدام یک می‌تواند وارد هشیاری شود. وی معتقد بود مقدار این نیروها را می‌توان محاسبه کرد. از منابع زندگی فروید مشخص شده که او با آثار هر بارت آشنایی داشته است، اما شاید اشتراکات آرای فروید و فلاسفه رومانتیست این سؤال را به ذهن متبادر کند که فروید چه مفهوم جدیدی را علاوه بر این تفکرات فلسفی مطرح کرده است؟ اشتراکات بسیاری که می‌توان در آرای فروید با افرادی همچون یوهان ولفگانگ فون گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲) و نزدیک‌ترین فیلسوف رمانتیست پیش از فروید، آرتور شوپنهاور^۲ (۱۷۸۸-۱۸۶۰)، و فیلسوف رمانتیست و وجودگرای معاصر فروید، فریدریش نیچه^۳ (۱۷۹۰-۱۸۴۴)، دید.

آرتور شوپنهاور، که خود را وارث حقیقی کانت می‌دانست، معتقد بود جهان حسی صرفاً پدیدار است. وی به اراده‌ای کور و فاقد خرد اشاره داشت که هدایتگر انسان در زندگی است، بر عقل مقدم است و تمامی رفتارهای انسان حاصل آن است (جبرگرایی). وی معتقد بود عقل نمی‌تواند این اراده را به انجام کاری وادار کند. شوپنهاور معتقد بود منشأ رفتار انسان یکی از سه محرک «همدلی»، «سوء نیت» و «اگوئیسم یا خودمحوری» است که «همدلی» محرک اخلاقی و دو محرک دیگر محرک ضد اخلاقی هستند.

به تعبیر هرگنهان (۱۳۸۹: ص ۲۹۵) می‌توان آرای شوپنهاور را یک روان‌تحلیلگری زود هنگام دانست. او اغلب رفتارهای انسان را در جهت خودپایی (نه عقل و اخلاقیات) می‌دانست. وی به کشمکش میان نیروی زندگی و مرگ در انسان اشاره داشت و معتقد بود اغلب انسان‌ها به زندگی چسبیده‌اند چون از مرگ می‌ترسند. او معتقد بود تمام انسان‌ها از تکانه‌های مثبت (عقلانی) و منفی (حیوانی) برخوردارند. وی در اظهاری بسیار آشنا برای جامعه روان‌شناسی، اعلام داشت هشیاری صرفاً لایه سطحی ذهن ماست؛ مانند کره زمین که درونش را نمی‌بینیم! شوپنهاور نیروهای نامعقول (ناهشیار) را برانگیزاننده‌های اصلی رفتار (ماهیت منفی انسان) می‌دانست و در آرای خود به برخی از مکانیسم‌های دفاعی در روان‌تحلیلگری پرداخته است؛ از جمله به‌کارگیری عقل و فراتر رفتن از نیروهای غیرعقلانی (والایش)، خنثی‌سازی نیروهای نامعقول با زندگی زاهدانه (انکار)، سرکوب افکار منفی در ناهشیاری و مقاومت هنگام تلاش برای تشخیص افکار منفی. به‌عنوان وجه اشتراک

1. Psychic dynamics
2. Schopenhauer
3. Nietzsche

پایانی شوپنهاور و فروید می‌توان به این نکته اشاره داشت که شوپنهاور همچون فروید به مفهوم دین بی‌اعتقاد بود و نگاه منفی به زنان داشت.

از دیگر زمینه‌های اشتراک میان روان‌تحلیلگری و فلسفه، آرای نیچه، فیلسوف آلمانی متأثر از شوپنهاور است. نیچه بر «نیروی زندگی» و واپس‌رانی سازوکارهای نفرت، احساس گناه و خصومت تأکید داشت. او بروز غرایز واپس‌رانده‌شده را در قالب بیزاری از خود و پرخاشگری می‌دانست. نیچه نتیجه حاصل از یافته‌های نظریه تکامل و علم نجوم را مرگ خداوند و علوم متافیزیک و انسان را ذره رهاشده در صفحه کیهانی می‌دانست. او به ماهیت دویعدی انسان یعنی جنبه آپولونی (عقلانی) و جنبه دیونوسوسی (غیرعقلانی) اشاره داشت و محور روان‌شناسی را تنش میان گرایش دیونوسوسی و آپولونی می‌دانست. وی معتقد بود فعالیت بسیار تهدیدکننده غیرعقلانی با عقلانیت سرکوب می‌شود و یا با ایجاد آثار هنری، فرهنگی و الایش می‌یابد. نیچه زندگی خوب را زندگی توأم با هیجان معقول و احیای روح آپولونی می‌دانست، اما برخلاف فروید علیت‌باور بود و معتقد بود با خودآگاهی و آگاهی از درونمان و عمل مطابق آن مشکلاتمان حل می‌شود (هرگنهان، ۱۳۸۹: ص ۳۰۲).

همچنین، ویکفیلد^۱ (۲۰۱۸: ص ۳) برای فروید نقش تاریخی در فلسفه ذهن ترسیم می‌کند و تبیین‌های فروید درباره ناهشیاری را حلقه مفقودشده بین تمرکز بر هشیاری در قرن نوزدهم و تمرکز امروزی بر معنا معرفی می‌کند که بار دیگر طبیعت ناهشیار برای مغز را به‌عنوان فرضیه در نظر گرفته است. وی استدلال می‌کند تحلیل ناهشیاری بسیاری از فلاسفه ذهن را به خود جذب کرده و نظرات امروزی در فلسفه ذهن به‌طور قابل ملاحظه‌ای شبیه به آرای فروید است. ویکفیلد قرن گذشته را قرن فرویدین‌ها در فلسفه ذهن می‌داند. البته در میان پیروان شاخه روان‌تحلیلگری، عموم ریشه‌های فلسفی به‌جامانده از فروید باقی است. باوجود این، هر یک از رویکردهای روان‌تحلیلگری متمایز از فروید، تأثیرپذیری‌های خاص فلسفی نیز داشته‌اند که در ادامه به چند مورد اشاره خواهد شد.

۲-۱. روان‌تحلیلگری یونگ

بررسی منابع حضور آرای فلسفی را در روان‌درمانی کارل گوستاو یونگ^۲ (۱۸۷۵-۱۹۶۱) نشان می‌دهد. یونگ در مبحث ناهشیار جمعی تأثیر فراوانی از اندیشمندان علوم اجتماعی فرانسیس، امیل

1. Wakefield

2. Jung

دورکیم^۱ و لوسین لوی برول^۲ پذیرفته است. این تأثیرپذیری به‌ویژه از مفهوم روح جمعی نمایان است (محفوظی و همکاران، ۱۳۷۸). یونگ با ارائه روان‌تحلیلی خود، به‌خصوص در زمینه ناهشیار جمعی و کهن‌الگوها، دیدگاه‌هایی را ارائه می‌دهد که ریشه در نوع خاصی از تفکرات فلسفی دارد. دیدگاه فلسفی یونگ اصولاً کانتی است و همواره رخنه‌کردن به واقعیت‌های خارجی را ورای پدیدارهای ذهنی با شک و تردید می‌نگرد (باقری‌پور، ۱۳۸۹: ص ۱۷۳). همچنین، یونگ از فیلسوف رمانتیست (گوته) در زمینه ماهیت روان انسان بسیار تأثیر پذیرفته است.

۳-۱. روان‌شناسی فردی آدلر

آلفرد آدلر (۱۸۷۰-۱۹۳۷)، روان‌تحلیلگر جداشده از فروید، در آرای خود به‌طور مشخص متأثر از فلسفه «انگار که» ی هانس ویهینگر بود. ویهینگر در کتاب خود به نام فلسفه انگار که^۳ (۱۹۱۱) می‌نویسد: «موجودی فانی مانند انسان که در جهانی پر از ناامنی و با شناخت محدود از عالم هستی زندگی می‌کند، افسانه‌هایی را نیز واقعیت می‌پندارد تا به یاری باور به آن‌ها به نتایج دلخواه خود در زندگی‌اش دست پیدا کند. چنین انسانی برای رسیدن به اهداف خود چنان رفتار می‌کند که "انگار" چیزی وجود دارد که او بدون آن هرگز نمی‌تواند به اهداف خود دست پیدا کند». آدلر از این اندیشه در روان‌شناسی فردی خود بهره می‌برد. او معتقد است شخصیت انسان توسط واقعیت شکل نمی‌گیرد بلکه باور ذهنی فرد درباره آینده، یعنی خیال‌هایش، آن را شکل می‌دهد. از نظر آدلر مهم‌ترین خیال افراد هدف یا برتری موفقیت است، هدفی که در اوایل زندگی آن را می‌سازد و این هدف نهایی خیالی سبب زندگی آن‌ها را هدایت می‌کند و به شخصیت او یکپارچگی می‌دهد. آدلر باور داشت که وقتی انسان از هدف برتری خود آگاه شود، کلیه رفتارهایش هدفمند خواهد شد (شارف، ۱۳۹۸: ص ۱۴۱ و ۱۴۲). همچنین، آدلر از عقاید کارل مارکس در حوزه برابری اجتماعی در روان‌درمانی خود بهره برده است. از دیگر مفاهیم فلسفی به‌کارگرفته‌شده توسط آدلر، اتخاذ مفهوم «برتری طلبی» در آرای نیچه است. نیچه اظهار داشت که قدرت‌خواهی یک نیروی انگیزشی در انسان و مبنای همه انگیزه‌های اوست. او قدرت‌طلبی را فهم حقیقی توانایی‌ها و ظرفیت‌های فردی و ابراز جسورانه وجود می‌دانست و اصطلاح «ابرمرد» را برای توصیف انسان‌هایی خلاق و پویا به‌کار برد که قدرت‌طلبی را در خویش مجاز می‌دانند و به مسند رهبری می‌رسند (فیروزبخت، ۱۳۸۳: ص

1. Durkheim
2. Lévy-Bruhl
3. Philosophie des Als-Ob

۴۵). آدلر مفهوم برتری طلبی یا جبران را یک انگیزه بنیادی و طبیعی انسان دانست و آن را به دو نوع تقسیم کرد؛ برتری طلبی مثبت که به صورت کمک به دیگران و روابط اجتماعی نشان داده می شود و برتری طلبی منفی که به صورت ثروت اندوزی و جاه طلبی بروز می کند.

۱-۴. روان تحلیلیگری اریک فروم

اریک فروم^۱ (۱۹۸۰-۱۹۰۰) روان تحلیلیگری انسان گرا بود و هم زمان با دوران دکتری جامعه شناسی در هایدلبرگ بر مطالعات روی روان شناسی و فلسفه تمرکز کرد. روان درمانی او از صدها منبع الهام گرفته است. اریک فروم متأثر از آرای فلاسفه ای همچون امانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴)، روسو، هگل و مارکس است. او در نوجوانی تحت تأثیر نوشته های کارل مارکس قرار گرفت و طرح روان شناسی اجتماعی مارکسیستی با تکیه بر آرای فروید را ارائه داد.

اریک فروم در روان درمانی خود به مفهوم «جدایی انسان از ریشه بنیادی اش در طبیعت» می پردازد که نمونه ای از تأثیرات وی از آرای ژان ژاک روسو، فیلسوف رمانتیست، است. وی مانند روسو معتقد بود جامعه مدرن مانع آزادی انسان در استفاده از خرد و عواطف خویش است. همچنین، اریک فروم از آرای فیلسوفان خردگرا همچون کانت و هگل در رویکرد روان درمانی خود بهره برده است. هگل با ارائه برهانی در نفی شکاکیت و اثبات امر مطلق و روش دیالکتیکی به دنبال رهایی از ثنویت و رسیدن به وحدت بود. او به هستی مطلق یا وحدتی فرجامین یا اجماع همه چیزها معتقد بود. هگل همچون افلاطون و اسپینوزا معتقد بود که دنیا یک واحد مرتبط با هم است و دانش حقیقی دانش وجود مطلق است. هدف فلسفه هگل ارتباط همه چیز در دنیا باهم بود که در مفهوم «احساس تعلق» در رویکرد فروم نمود یافته است. فروم در شرح این مفهوم اشاره می کند که انگیزه اصلی انسان برقراری دوباره حس تعلق و «ریشه دار بودن» است.

۲. رفتاردرمانی

جان بی واتسون^۲ (۱۸۷۸-۱۹۵۸) فلسفه می دانسته و آن را مطالعه کرده است. او این موضوع را به صراحت اعلام کرده است، اما در نوشته هایش استنادی به هیچ یک از آیین های فلسفی نکرده است. در واقع او منکر هرگونه فلسفه شده است؛ با این حال، در نظام او پیش فرض هایی فلسفی همچون وحدت گرایی، جبرگرایی، مکانیسم و اثبات گرایی مشهود است. ساختار فلسفی پیچیده رفتارگرایی

1. Fromm
2. Watson

او هم از سوی مخالفان و هم طرفداران رفتارگرایی مورد انتقاد واقع شد. برخی واتسون را از لحاظ فلسفی «ساده‌لوح» نامیدند. برخی منتقدان نیز به فلسفه مابعدالطبیعه او برچسب احمقانه زدند (میزیاک و سکستون، ۱۳۷۱: ص ۴۹۹). واتسون سنت ذره‌نگری و ماشین‌نگری را که فیلسوفان تجربه‌گرای انگلیسی پایه‌گذاری کرده بودند و روان‌شناسان ساخت‌گرا آن را به کار می‌بستند ادامه داد. او رفتار انسان را به همان طریقی مطالعه می‌کرد که دانشمندان فیزیک جهان را مطالعه می‌کردند؛ یعنی با شکستن آن به اجزای تشکیل‌دهنده‌اش یعنی اتم‌ها و عناصر. همچنین، تمرکز خاص بر استفاده از روش‌های عینی و طرد درون‌نگری موجب شد آزمودنی انسانی از نظر مقام نسبت به ساخت‌گرایی تنزل یابد. در ساخت‌گرایی آزمودنی هم مشاهده می‌کرد، هم مشاهده می‌شد (آن‌ها تجربه‌هشیاری خود را مشاهده می‌کردند؛ از این رو، نقش آن‌ها مهم‌تر از نقش آزمایشگر بود)؛ اما در رفتارگرایی، آزمودنی فقط رفتار می‌کرد و تقریباً هر کسی اعم از اطفال، کبوتر، بیمار روانی و موش سفید می‌تواند رفتار کند. این دیدگاه تصور انسان‌ها را به عنوان ماشین تقویت می‌کرد؛ «شما محرکی را در یکی از شکاف‌های ماشین می‌اندازید و از طرف دیگر بسته‌ای از واکنش‌ها بیرون می‌آید» (برت، ۱۹۶۲: ص ۲۳۲؛ به نقل از شولتز و شولتز، ۱۳۸۲: ص ۳۳۴). درمان‌های رفتاری به تدریج بر مبنای چنین تفکری از دهه دوم قرن بیستم شکل گرفت و گسترش یافت.

در دهه ۱۹۳۰، روان‌شناسان بالینی به نوشته‌ها و آثار جدید در فلسفه با رویکرد اثبات‌گرایی منطقی مشتاق بودند (دانا هیو، ۲۰۱۳: ص ۱). به تدریج آرای واتسون در درمان به کار گرفته شد؛ از جمله در مان رفتاری مطرح‌شده از سوی جوزف ولپی^۳ (۱۹۱۵-۱۹۹۷) که یهودی بود و در افریقای جنوبی بزرگ شده بود و آثار چند نویسنده یهودی از جمله موسی بن میمون را خوانده بود. وی در مطالعه آثار دیگر فیلسوفان از ایمانوئل کانت شروع کرد و بعد به سراغ دیوید هیوم رفت. بعد از چند متفکر دیگر به برتراند راسل رسید. زمانی که کاوش عقلانی او به پایان رسید، وحدت مادی جابگزین عقاید خداپرستانه او شد و در حرفه روان‌شناسی به رفتارگرایی گرایش یافت (پروچاسکا^۴ و نورکراس، ۱۳۸۱: ص ۳۴۹). رویکرد درمانی حساسیت‌زدایی منظم ولپی می‌تواند انعکاس‌دهنده آرای فلسفی مبنایی دیدگاه رفتارگرا باشد.

1. Burt
2. O'Donohue
3. Wolpe
4. Prochaska
5. Norcross

۳. روان‌درمانی شناختی-رفتاری

۱-۳. شناخت‌درمانی آرون تی بک

رفتاردرمانی شناختی^۱ به ترکیب نگرش‌های شناختی و رفتاری پرداخت و موج دوم رفتاردرمانی‌ها را پدید آورد. این رویکرد درمانی علاوه بر برخی از ریشه‌های فلسفی به‌جامانده از واتسون، بر تفکرات فلسفی جدیدی استوار است. در واقع، رفتاردرمانی شناختی مدیون آرای فلسفی هوسرل^۲ (۱۸۵۹-۱۹۳۸) در زمینه پدیدارشناسی معرفی شده است. رویکرد شناختی رفتاری آرون تی بک^۳ (۱۹۲۱) نوعی پدیدارشناسی است که تجارب را توصیف و تحلیل می‌کند. تفاوت بک با هوسرل در این است که وی برای آزمون تجربه پدیدارشناسانه تدبیری اندیشیده است به نام واقعیت‌آزمایی افکار. واقعیت‌سیستمی باز و پذیراست؛ بنابراین، مدل شناختی را می‌توان نوعی دیدگاه سازنده‌گرایی در نظر گرفت. در دیدگاه‌های سازنده‌گرایی^۴، شناسا (در اینجا بیمار و درمانگر) هیچ‌گاه به تمام واقعیت‌ها دست نمی‌یابند و نمی‌توان به تمام اطلاعات دست پیدا کرد (لی‌هی ۱۳۸۸: ص ۱۷). بک فرض‌هایی را که به‌نظر می‌رسد اساسی برای فلسفه درمان است دسته‌بندی کرده است. این فرض‌ها عمدتاً از فلسفه وجودگرایی گرفته شده‌اند؛ مانند اینکه مردم در دنیایی از واقعیت زندگی می‌کنند، فرد مسئول اعمال است، مردم باید سایر افراد را با ارزش بشمارند و به آن‌ها احترام بگذارند (جورج^۵ و کریستیانی^۶، ۱۳۸۱: صص ۴۳-۴۴).

۲-۳. رفتاردرمانی منطقی-هیجانی الیس^۷

از دیگر واکنش‌ها به حذف شناخت در رفتاردرمانی رویکرد رفتاردرمانی منطقی هیجانی آلبرت الیس (۲۰۰۷-۱۹۱۳) است. وی در نوجوانی مجذوب فلسفه شادکامی شد و در این زمینه صدها کتاب مطالعه کرد. علاقه اولیه و دائمی الیس به مباحث فلسفی رویکرد عقلانی عاطفی او را تحت تأثیر قرار داد. او این تأثیر را با جمله‌ای از اپیکتتوس نشان داد که می‌گوید: آدمی با اشیا و امور پریشان نمی‌شود، بلکه به خاطر طرز فکر و نظرهایی که

1. Cognitive Behaviour Therapy
2. Husserl
3. Beck
4. Constructivist
5. George
6. Christiane
7. Ellis

نسبت به اشیا و امور دارد، پریشان می‌شود (ساعتچی، ۱۳۸۳: ص ۱۲۲). وی درعین حال تحت تأثیر باروخ اسپینوزا،^۱ نیچه، کانت و شوپنهاور و نیز مفهوم «دنیا به مثابه ایده»^۲ او قرار گرفت. وی همچنین از آثار فلاسفه جدیدتر مانند جان دیویی^۳ (۱۸۵۹-۱۹۵۲)، برتراند راسل^۴ (۱۸۷۲-۱۹۷۰) و کارل پوپر^۵ (۱۹۰۲-۱۹۹۴) هم الهام گرفت (فیروزبخت، ۱۳۸۳: ص ۷ و ۲۲). دبی جوف الیس^۶، همسر آلبرت الیس، معتقد است درمان عقلانی عاطفی^۷ الیس یک فلسفه زندگی به مراجعان می‌دهد که پایدار و سالم است. در مرکز این هسته فلسفی اهمیت پذیرش بدون شرط، قدرشناسی، مهربانی، همدلی و مراقبت از خود، دیگران و کل دنیا مورد تأکید قرار دارد.

۴. گشتالت‌درمانی

فریتز پرلز (۱۸۹۳-۱۹۷۰) در رویکرد درمانی خود از روان‌شناسی گشتالت و روان‌تحلیلگری اثر گرفته است؛ اما در میان رویکردهای فلسفی می‌توان بیشترین تأثیرش را از فلسفه پدیدارشناسی ادموند هوسرل دانست. فیلسوفی آلمانی-اتریشی، که فلسفه مستقل از دین را در کتاب تأملات دکارتی ارائه کرد که درآمدی بر پدیدارشناسی استعلایی و بررسی موضوعات بود، آن‌گونه که در هشیاری انسان تجربه می‌شود.

در روش «پدیدارشناسی» هوسرل بر موضوع یا پدیده تمرکز و سپس از جنبه‌های مختلف تحلیل می‌شود. در این تحلیل فرد باید خویش را از پیش‌پنداره‌ها آزاد کند تا بتواند پدیده موردنظر را به دیگران بفهماند. در بخش‌های مختلف گشتالت‌درمانی می‌توان مفهوم و روش «پدیدارشناسی» هوسرل را مشاهده کرد، از جمله تأکید پرلز بر تجربه‌کردن زمان حال و آگاهی بدون واسطه هیجان و کنش. همچنین، مفهوم خودآگاهی و شرح انواع آگاهی‌ها شامل آگاهی از احساسات هیجانی، خواسته‌ها، ارزش‌ها و غیره از دیگر زمینه‌های متأثر از مفهوم پدیدارشناسی است. فنون درمانی ارائه‌شده از سوی پرلز نیز بر مبنای این دیدگاه فلسفی است؛ تکنیک‌های بالابردن آگاهی از طریق زبان، رفتار غیرکلامی، گفت‌وگو با خود و نیز تکنیک‌های نقش بازی کردن، بازی‌های

1. Spinoza
2. Dewey
3. Russell
4. Karl Popper
5. Ellis
6. Rational – Emotive Behavior therapy (REBT)

گشتالتی، گوش دادن همدلانه و تکنیک صندلی داغ در گروه درمانی گشتالتی نمونه‌هایی از به‌کارگیری فلسفه پدیدارشناسی در این رویکرد درمانی است.

ارنست ماخ^۱ (۱۸۳۸-۱۹۱۶) فیلسوف اثبات‌گرا و استاد فیزیک در دانشگاه پراگ با کتاب تحلیل احساس‌ها نیز تأثیر مستقیمی بر انقلاب گشتالتی گذاشت. ماخ می‌گفت ادراک ما از یک شیء تغییر نمی‌کند، حتی هنگامی که ما موقعیت فضایی خود را نسبت به شیء تغییر می‌دهیم (شولتز^۲ و شولتز، ۱۳۸۲: ص ۳۹۹). همچنین، ایمانوئل کانت، فیلسوف آلمانی، معتقد بود گرایش ما به درک زمان و مکان به مفهوم واقعی کلمه وابسته به تجربه نیست، بلکه فطری یا ذاتی است. روان‌شناسی گشتالت این مفهوم را چنین اقتباس کرد که ما چیزها را بدون بستگی به یادگیری درک می‌کنیم (لان‌دین، ۱۳۷۸^۳).

از دیگر تأثیرهای فلسفه بر گشتالت‌درمانی پرلز می‌توان به تأثیرهایی اشاره کرد که وی از فلسفه وجودگرایی پذیرفته است. اگر بخواهیم گشتالت‌درمانی را در چهار کلمه خلاصه کنیم، به تعبیر شارف، یکی از این کلمات مسئولیت‌پذیری است. پرلز در رویکرد خود تأکید دارد که مراجع باید مسئولیت رفتارها و احساسات خود را بپذیرد؛ موضوعی که در میان فلاسفه وجودی بیش از همه مورد تأکید است. هرچند پرلز تأثیر خود از فلسفه وجودی را تا حدی با وام‌گرفتن از مفاهیم روان‌درمانی وجودی محرز کرده است، لورا پرلز، همسر و همکار وی که در برخی تألیف‌های او نیز نقش بسزایی داشته است، به‌طور مستقیم متأثر از فلاسفه وجودی همچون پل تیلیچ و مارتین بابر بوده است (شارف، ۱۳۹۸: ص ۲۳۰).

۵. درمان مراجع محوری

در منابع تاریخی شکل‌گیری مکتب انسان‌گرایی با تفکر پست‌مدرنیسم ارتباط داده شده است. تفکر پست‌مدرنیسم الگوی علم طبیعی را رد می‌کند و علم را فقط یک رویکرد از بین چندین رویکرد به شناختن انسان‌ها می‌داند. این تفکر در «نیروی سوم» در روان‌شناسی تداوم یافته است. از دهه ۱۹۶۰ حمله به آرمان‌های روشنگری در رنسانس از سر گرفته شده است. «واقعیت» به‌وسیله افراد و گروه‌ها در بسترهای مختلف شخصی، تاریخی یا فرهنگی ایجاد شده است. عقیده اصلی در پست‌مدرنیسم این است که ما همیشه واقعیت تجربه‌شده خود را از طریق یک عینک مفهومی تعبیر

1. Mach
2. Schultz
3. Lundin

می‌کنیم. این عینک شامل هدف‌های شخصی زمان حال در موقعیت خاص، تجربیات گذشته، ارزش‌ها و نگرش‌ها، دانش، ماهیت زبان، روند جاری در فرهنگ معاصر و غیره است (هرگنهان، ۱۳۸۹: ص ۸۱۰). کارل راجرز^۱ (۱۹۰۲-۱۹۸۷) به‌عنوان یکی از نمایندگان رویکرد انسان‌گرا، در مطالعاتش به تفکر آزاد، وارسی فلسفی و علوم دینی علاقه‌مند شد. با شرکت در فدراسیون دانشجویان مسیحی در شهر پکن به فلسفه شرق نیز علاقه پیدا کرد و سپس با فلسفه عمل‌گرایی و پدیدارشناسی جان دیویی آشنا شد. تحقیقات و مطالعاتش در زمینه فلسفه، الهیات، روان‌شناسی و علوم موجب شد در ذهن او نوعی گشتالت جهان‌شهری شکل بگیرد (ساعتچی، ۱۳۸۳: ص ۴۷).

اما شاید بتوان مهم‌ترین تأثیر بر رویکرد روان‌درمانی راجرز را در آرای پدر فلسفه رمانتیسم، ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) یافت. روسو در فلسفه خود در برابر تفکر فلسفی رنسانس، یعنی برتری عقل بر دین، ایستاد و برتری آزادی انسان بر عقل را مطرح کرد. وی در انتقاد به فلسفه عصر روشنگری بر اهمیت عناصر غیرعقلانی، هیجان، شهود و غرایز در انسان تأکید کرد و علم را در شناخت انسان ضد و نقیض دانست. او بر واقعیت‌های فردی و منحصر به فرد بودن انسان تأکید داشت و طرفدار زندگی ساده و طبیعی و عمل صادقانه فرد مطابق با ماهیت درونی‌اش بود. روسو به عقل، مذهب رسمی، علم و قوانین اجتماعی بی‌اعتماد بود و بر محوریت انسان و تمایلاتش اصرار می‌ورزید. وی اصطلاح «وحشی بزرگوار» را مطرح کرد با این مضمون که انسان طبیعتاً ماهیت کاملاً مثبتی دارد و جهت‌گیری اساسی او در رفتار و انتخاب، مثبت است و این جامعه است که وی را از این طبیعت دور می‌کند. روسو معتقد بود انسانی که جامعه او را آلوده نکرده، رفتارش طبق احساس خودش است، اما خودخواه نیست (هرگنهان، ۱۳۸۹: صص ۲۸۸ و ۲۸۹).

درمان مراجع محوری ملهم از آرای روسو است. از مهم‌ترین مفاهیم در این رویکرد درمانی می‌توان به مفهوم «همخوانی و خلوص» یا خود واقعی بودن بدون هیچ‌گونه ظاهرسازی اشاره کرد. راجرز آسیب روانی را ناشی از ناهمخوانی بین خودپنداره و تجربه کنونی می‌دانست و مهم‌ترین تکنیک درمانی خود را «توجه مثبت نامشروط» یا پذیرش بدون قید و شرط مراجع - همان‌گونه که هست - می‌دانست. وی معتقد بود اگر مراجعان طبق طبیعت درونی خود عمل کنند و به دلیل ملاحظات اجتماعی و توجه مثبت مشروط دیگران، خودپنداره خویش را انکار نکنند، به سلامت روان دست می‌یابند.

راجرز علاوه بر تفکر رمانتیسم از مفهوم و روش پدیدارشناسی گنورگ و یلهلم فریدریش هگل

1. Rogers

(۱۸۳۱-۱۷۷۰) و ادموند هوسرل در روان‌درمانی خود بهره برده است. وی با تأکید بر نگاه کردن به مسائل از دریچه چشم مراجعان، بر دنیای پدیدارشناختی آن‌ها متمرکز شده است و در فنون درمانی خود از جمله «همدلی»، تلاش کرده است فرد را براساس دنیای پدیداری خود او درک کند. همچنین، راجرز به مفهوم «جدایی خود از میل زیست‌بنیاد» در زمینه خودشکوفایی پرداخته است که پیش از او در آرای هگل با عنوان «از خود بیگانگی» مطرح شده است.

مقایسه مبانی فلسفی انواع روان‌درمانی با مبانی حکمت متعالیه ملاصدرا

مروری بر تاریخ تفکر در غرب نشان می‌دهد که فلسفه غرب نسبت به الهیات جایگاه تعیین‌کننده‌تری در علوم انسانی و از جمله روان‌شناسی داشته است. برای بررسی مبانی فلسفی به دست آمده از رویکردهای روان‌درمانی با مبانی اسلامی نمی‌توان به راحتی از متون قرآن و سایر منابع ارزشمند دینی بهره برد، زیرا زبان و اصطلاحات این دو حوزه گستره مفاهیم، منبع صادر شده و غیره یکسان نیست. بهترین راه می‌تواند قیاس این مبانی با مبانی فلسفه اسلامی باشد. زیرا این دو زبان و چهارچوب‌های مشترکی دارند و امکان قیاس دو اندیشه در یک حوزه معرفتی وجود دارد. بی‌تردید در این مجال نمی‌توان به مقایسه تحلیلی و همه‌جانبه آرای اسلامی و مفاهیم فلسفه غربی پرداخت، اما به طور کلی فلسفه سه حوزه اساسی را دربر می‌گیرد که در ادامه خواهد آمد.

۱. هستی‌شناسی

«هستی‌شناسی» به مفهوم وجود و واقعیت می‌پردازد؛ همچنین، نگاهی جامع و سیستماتیک به جهان با جایگاه روشن برای همه اجزا ارائه می‌دهد.

۱-۱. جایگاه پروردگار در هستی

درباره جایگاه پروردگار در هستی و رابطه انسان به عنوان یکی از مخلوقات با پروردگار، مبانی فلسفی علم روان‌شناسی و حکمت متعالیه را می‌توان بدین‌گونه مورد قیاس قرار داد که در رویکردهای روان‌تحلیلگری و رفتارگرایی، حذف خداوند و زمینه الحاد دیده می‌شود. در روان‌شناسی انسان‌گرا، تقلیل جایگاه خالق هستی به یک خدای ساعت‌ساز دیده می‌شود؛ خدایی که با وضع قوانین نظم در طبیعت، دیگر نقش فعالی در عالم هستی ندارد. در میان مکاتب مختلف روان‌شناسی، اگرستانسیالیسم توصیف دقیق‌تری از مبانی جهان‌بینی خود ارائه داده است و برخی به وجود اشتراک‌هایی میان حکمت صدرایی و فلسفه وجودی پرداخته‌اند، اما اگرستانسیالیسم غربی و

نمایندگان آن، از جمله سارتر و هایدگر، کاملاً از طرق معنوی بریده‌اند و اشتباه‌گرفتن آن با حکمت متعالیه که مبتنی بر شهود باطنی وجود کلی است، خطای بزرگی است (نصر، ۱۳۸۲: ص ۱۰۱). سورن کی‌یر کگارد (۱۸۵۵-۱۸۱۳)، به‌عنوان نخستین فیلسوف آگزیستانسیالیست، دو نیروی متضاد در انسان معرفی می‌کند؛ یکی در جهت ابدیت، چون انسان می‌خواهد مانند ذات خداوند ابدی باشد. نیروی دوم فناپذیری انسان است که می‌داند موجودیتش موقتی و فناپذیر است. انسان می‌خواهد از فنا بگریزد ولی قادر نیست و سعی می‌کند با چیزهای بی‌ارزش خود را سرگرم کند تا با افکار جاودانگی اشتغال نیابد. برخورد دو نیروی متضاد در انسان عذاب، دل‌تنگی و ترس ایجاد می‌کند (میزیاک و سکستون، ۱۳۷۱: ص ۶۵۳).

در حکمت متعالیه، خداوند حیّ قیوم است یعنی زنده، در صحنه و هر لحظه فعال (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰ الف: ص ۴۲). خداوند منبع هستی‌بخش به تمامی موجودات در هر لحظه است و ارتباط با او منحصر به رابطه قلبی و زندگی شخصی فرد نیست؛ بلکه خداوند مدبر همه امور هستی، اعم از زندگی فردی، اجتماعی و کل عالم هستی است.

۲. معرفت‌شناسی

«معرفت‌شناسی» شامل نظریه دانش و روش‌شناسی در علم و اخلاق علمی است. در علم روان‌شناسی با گذشت زمان پیروی از تفکرات اثبات‌گرایانه آگوست کنت مشهود است. کنت در ابتدای قرن نوزدهم، حذف مفاهیم فلسفی، الهی و درون‌نگری از حوزه علم روان‌شناسی و نیز محدودسازی علوم انسانی به چهارچوب علوم آزمایشی و عینی را مطرح کرد (شولتز و شولتز، ۱۳۸۲: ص ۵۹). در وادارسازی درمانگران در رویکردهای مختلف می‌توان به ارائه پژوهش‌های عینی و شیوه مشخص شده در اثبات‌کارایی درمان‌ها مشاهده کرد. صادق‌زاده قمصری در بحث تأکید بر اندیشه‌های اثبات‌گرایی حتی در میان پژوهشگران مسلمان می‌نویسد: «روند پژوهش و نظریه‌پردازی در مباحث تعلیم و تربیت براساس استفاده از منابع معرفتی با خاستگاه بشری (نظیر عقل، تجربه و حدس) ترسیم شده و این موضوع به‌عنوان امری مسلم در میان عموم دانش‌پژوهان تربیتی رایج است» (صادق‌زاده قمصری، ۱۳۸۶: ص ۱۵۸).

از دیدگاه اثبات‌گرایان، معیار تفکیک علوم روش است؛ ولی ملاصدرا بر موضوع به‌عنوان عامل تفکیک علوم تأکید می‌کند. گرچه ممکن است موضوع‌ها با هم تداخل داشته باشند، در تقسیم‌بندی براساس روش، در بسیاری از علوم روش آن‌ها عیناً یکی است. صدرا معتقد به تبعیت از موضوع است، روش هم مشخص می‌شود؛ ازاین‌رو، روش‌شناسی ملاصدرا تابع هستی‌شناسی

او است (عابدینی، ۱۳۹۲، ص ۳۰). مثلاً اینکه عالم را صرفاً مادی بدانیم یا هدفمند بدانیم و یا پیدایش انسان را تصادفی یا ناشی از خلقت غایت‌مدار بدانیم و غیره، همه این موارد موجب می‌شود روش علمی نیز به تناسب تغییر کند. بر همین اساس، با مراجعه به بخش‌های مختلف اصلی‌ترین اثر صدرالمتألهین می‌بینیم برای شناخت انسان حوزه‌های مختلفی، اعم از آموزه‌های دینی، استدلال‌ها و مباحث فلسفی، علم حضوری و حتی علم زیست‌شناسی و مطالعه بدن^۱ مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۳. انسان‌شناسی

«انسان‌شناسی» به شناخت انسان و ابعاد وجودی او و تعریفی که از انسان ارائه می‌شود، می‌پردازد. این دو مقوله در مبانی رویکردهای روان‌درمانی وجود دارد که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱. حقیقت وجود انسان

در روان‌شناسی، گاه انسان محدود به جسم (رفتارگرایی) در نظر گرفته شده و گاه دارای دو بُعد جسم و ذهن (روان‌تحلیلگری و انسان‌گرایی) است. اما ذهنی که در اینجا از آن نام برده می‌شود محصول تفکر دکارت است. دکارت در فلسفه خود روح را به ذهن جزئی‌نگر تغییر داد و این مفهوم در تمامی شاخه‌های روان‌شناسی به یادگار باقی ماند.

در برابر ویژگی‌های ذهن از منظر رویکردهای روان‌درمانی، در فلسفه اسلامی نفس را دارای ویژگی تجرد یا غیرمادی بودن دانسته‌اند. موجود مجرد ابعاد سه‌گانه (طول، عرض و عمق) و حرکت و تغییر در زمان و مکان را ندارد. ملاصدرا دلایل مختلفی بر اثبات ویژگی تجرد نفس اقامه می‌کند؛ مثلاً استدلال می‌کند از آنجاکه انسان کلی معقول مجرد از وضع و شکل معین است، پس محل آن هم باید مجرد از وضع و سایر ویژگی‌های مادی باشد و از اینجا تجرد نفس ثابت می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م. ه: صص ۲۷۹ و ۲۸۰). حقیقت مجرد نفس همچون ذهن موردنظر در روان‌شناسی محدود به ادراکات و فکر و احساساتی مرتبط با جسم نیست، بلکه حقیقتی بی‌نهایت است.

۳-۲. اراده انسان

در رویکردهای مختلف روان‌شناسی آرای متفاوتی درباره اراده انسان وجود دارد. در روان‌تحلیلگری

۱. ملاصدرا در جلد پنجم اسفار فصلی را به بحث طبیعیات و مزاج اختصاص داده است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: جلد پنجم).

به جبر درونی و در رفتارگرایی بر جبر بیرونی تأکید شده است. در انسان‌گرایی و به‌ویژه در مان مراجع محوری انسان به‌سوی استفاده از قدرت آزادی و رهاشدن از امر و نهی‌های بیرونی و اجتماعی ترغیب می‌شود. از منظر حکمت متعالیه، انسان محدود به شرایط محیطی نیست. انسان مختار است و قدرت انتخاب دارد و چون قدرت انتخاب دارد، از نوع انتخاب‌هایش سؤال خواهد شد. همچنین، انسان مقهور غرایز و تکانه‌های زیستی نیز نیست و قابلیت تسلط کامل بر این کشش‌های جسمی را با تکیه بر نیروی عقل دارد که وجه تمایز او از حیوان است. باین حال، از نگاه صدرایی انسان برای رسیدن به مراتب کمال باید از آزادی‌های خود ذیل قوه عقل بهره‌برد و پیروی از احکام و دستورهای دین ضرورت ورود به مسیر رشد و تعالی است.

۳-۳. هدف حیات انسان

با توجه به نگاه فناپذیری انسان، در روان‌شناسی، اهداف نیز متناسب با عالم ماده در نظر گرفته می‌شود. در رفتارگرایی، هدف بهترین سازگاری با محیط و در روان‌تحلیلگری، تسلط بر غرایز ناهشیار مورد توجه است. همچنین، در انسان‌گرایی، ابراز خود و طبیعت درونی بدون ملاحظه اجتماع و مهم‌تر از آن رسیدن به خودشکوفایی مورد تأکید است. اما خودشکوفایی مورد نظر در این رویکرد تا چه حدودی است؟ این موضوع در مراتب رشد انسان بیشتر شرح داده خواهد شد. در حکمت متعالیه، هدف حیات انسان رسیدن به مرتبه عقل بالمستفاد و بالاتر از آن است. در نظر صدرالمتألهین، عقل، وجود و اخلاق ملازم یکدیگرند. هرچه بیشتر عقل بر سایر قوا مسلط شود، اخلاقی‌تر است. وسعت وجودی انسان به اندازه عقل او است. انسان به اندازه‌ای انسان است که به عقل خود اجازه بروز داده است. در مراتب بالای کمال، اتحاد عقل نظری و عملی رخ داده و علم عمل می‌شود و بالعکس. صدرای شیرازی از مراتب بی‌نهایت رشد و رسیدن به مقام تجرد در انسان سخن می‌گوید و انسان را شایسته آن می‌داند که از مدت کوتاه حیات زمینی خود برای دستیابی به چنین مقاماتی در عوالم برتر از عالم دنیا بهره بگیرد. از دیدگاه ملاصدرا ممکن نیست نفس در مسیر کسب کمالات در حدی بایستد و بگوید من دیگر گنجایش پذیرش علوم و معارف را ندارم، زیرا نفس را حدّ توقفی نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱ م. و: ص ۹۷). ملاصدرا علاوه بر تجرد بر فوق تجرد نیز قائل است. این مرتبه رفیع‌ترین مرتبه کمال نفس انسان است و مقام قرب به شدیدترین وجود یعنی حق تعالی؛ به این معنا نفس را حدّ ثابتی نیست، عظمت این مرتبه چنان است که مقامی چون خلافت الهی، که از بزرگ‌ترین عناوین نفس در قوس صعود محسوب می‌شود، دون مرتبه فوق تجرد است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۱، ج ۱: ص ۱۸۷).

۴-۳. نقش عالم ماده در حیات انسان

در روان‌شناسی، دنیا محل قرار انسان و ابزاری برای رسیدن به بالاترین سطح آرامش و آسایش جسمی و روانی است. از آنجاکه در کلیه رویکردها، روان‌درمانی انسان با مرگ پایان می‌پذیرد، تمامی اهداف و آرمان‌های خود را در مدت محدود عمر باید بیابد.

در حکمت متعالیه، عالم ماده مسیر عبور و امتحان انسان برای دستیابی به نتایج در عالم دیگر است، نه محل سکنی و آسایش. عالم ماده ابزاری برای رسیدن به رشد و تعالی انسان است، نه موضع دل‌بستن و اکتفاکردن. از منظر صدرالمتألهین، ظاهر انسان در دنیا و باطن او در آخرت قرار دارد. هرچه در دنیاست اصل و حقیقتش در آخرت است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۲: ص ۱۹؛ همو، ۱۳۷۵: ص ۵۸۵). ملاصدرا معتقد است عالم دنیا و محبت دنیا، یعنی حبّ جاه و مال و میل به شهوات و لذات و سایر تمتعات حیوانی، در نفسی که خود را به آن عادت داده است موجب می‌شود متخلق به صفات بهیمی شود. وی اظهار می‌دارد «وقتی این حجاب‌ها و موانع از قلب انسان مرتفع شد، صورت ملک و ملکوت در آن تجلی پیدا می‌کند و ذاتش را در بهشتی می‌بیند که عرضش آسمان‌ها و زمین است و وسعت مملکت هر کسی در بهشت به میزان وسعت معرفت او و تجلی ذات و صفات و افعال حق در ذات اوست» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، م: ص ۱۳۹).

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از پژوهش دو موضوع اساسی را روشن می‌کند: نتیجه اول اینست که برخلاف تصور رایج در میان روان‌شناسان، رویکردهای روان‌درمانی تنها براساس پژوهش‌های علمی در زمینه مشکلات بالینی به‌دست نیامده است و یکی از عوامل اساسی در شکل‌گیری هر یک از رویکردها، مبانی فلسفی مورد پذیرش نظریه‌پرداز بوده است. این نتیجه به اهمیت جایگاه فلسفه در شکل‌دهی به نظریه‌های روان‌شناسی و حتی روان‌درمانی‌ها صحنه می‌گذارد و در زمینه مبانی نظری، ضرورت توجه بیشتر به نقش فلسفه در شاخه‌های مختلف علم روان‌شناسی از جمله درمان را نمایان می‌سازد. در بخش دوم پژوهش، مقایسه کلی مبانی فلسفی رویکردهای روان‌درمانی و فلسفه حکمت متعالیه نشان می‌دهد مبانی اساسی رویکردهای روان‌درمانی مورد بررسی، تمایز آشکاری با مبانی فلسفه اسلامی دارد. تفاوت‌ها در حوزه انسان‌شناسی، تعریف حدود علم روان‌شناسی در حوزه معرفت‌شناسی و همچنین، نوع نگاه به عالم هستی در حوزه هستی‌شناسی به ترتیب در سه جدول زیر ارائه شده است.

جدول ۱. مقایسه مبانی هستی‌شناسی رویکردهای روان‌درمانی و حکمت متعالیه

حکمت متعالیه	رویکردهای روان‌درمانی	مبانی فلسفی	
خداوند مدبر و فعال در هر صحنه زندگی	حذف خداوند و الحاد فقدان تأثیر مستقیم، خدای شخصی	جایگاه پروردگار در هستی	هستی‌شناسی

جدول ۲. مقایسه مبانی معرفت‌شناسی رویکردهای روان‌درمانی و حکمت متعالیه

حکمت متعالیه	رویکردهای روان‌درمانی	مبانی فلسفی	
حوزه علم شامل مفاهیم و آموزه‌های دینی، فلسفه، علم حضوری و زیست‌شناسی	پیروی از تفکر اثبات‌گرایی	معرفت‌شناسی	

جدول ۳. مقایسه مبانی انسان‌شناسی رویکردهای روان‌درمانی و حکمت متعالیه

حکمت متعالیه	رویکردهای روان‌درمانی	مبانی فلسفی	
جسم و روح مجرد	محدود به جسم جسم و ذهن ذهنی به وسعت عالم ماده	حقیقت وجود انسان	انسان‌شناسی
انسان مختار است. از نوع انتخاب‌هایش سؤال خواهد شد.	جبر درونی جبر بیرونی آزادی و رها شدن از امر و نهی‌های بیرونی و اجتماعی	اراده انسان	
رسیدن به مرتبه عقل بالمستفاد و بالاتر از آن و رسیدن به مقام فوق تجرد	بهترین سازگاری با محیط تسلط بر غرایز ناهشیار خودشکوفایی	هدف حیات انسان	
دنیا محل عبور و ابزاری برای رسیدن به رشد و تعالی انسان است.	دنیا محل قرار انسان و ابزاری برای رسیدن به بالاترین سطح آرامش	نقش عالم ماده در حیات انسان	

نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد با توجه به وجود مبنای فلسفی برای هر یک از رویکردهای روان‌درمانی، این احتمال وجود دارد که همراه با رفع علائم بالینی، تغییراتی در مبانی فلسفی مراجعان نیز رخ دهد. از این رو بررسی دقیق میزان اثرگذاری مبانی فلسفی یک رویکرد

روان‌درمانی بر مراجعانی که تحت روان‌درمانی و فنون درمانی حاصل از آن مبنایی قرار می‌گیرند، ضروری می‌باشد. همچنین با توجه به تفاوت‌های مبنایی به‌دست آمده الزامی است در بکارگیری روش‌ها و محتوا و فنون درمانی رویکردهای روان‌درمانی موجود در فرایند نظریه‌پردازی اسلامی در علم روان‌شناسی جانب احتیاط در نظر گرفته شود. بر اساس نتایج به‌دست آمده و تفاوت‌های مبنایی ذکر شده، می‌توان در شیوه تبدیل یک مبنای فلسفی به فنون درمانی از این رویکردها کمک گرفت؛ اما در محتوای رویکردها تنها در صورتی می‌توان آنها را در یک نظریه اسلامی اتخاذ نمود که اثبات گردد اجرای فن‌درمانی مورد نظر، فارغ از مبنای فلسفی رویکرد، بر مراجعین اثرات درمانی خواهد داشت.

کتابنامه

۱. آذربایجانی، مسعود. ۱۳۹۵. «چیستی فلسفه روان‌شناسی». فصلنامه علمی پژوهشی حکمت اسلامی. سال سوم. شماره ۲. صص ۳۹-۶۱.
۲. احسن، مجید؛ صادقی، مسعود. ۱۳۹۲. «بررسی انتقادی رویکردهای فیزیکیالیستی به نفس با تکیه بر شواهد عقلی و نقلی». فصلنامه تخصصی فلسفه و کلام. سال دهم. شماره ۳۸. صص ۹۵-۱۱۴.
۳. بادامچی، میثم. ۱۳۸۶. «روان‌تحلیلگری از سه منظر فلسفی». فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی (حوزه ودانشگاه). دوره ۱۳. شماره ۵۰. صص ۱۵۷-۱۷۳.
۴. باقری، خسرو؛ خسروی، زهره. ۱۳۸۶. «پژوهش تربیتی: چیستی و روش‌شناسی». فصلنامه نوآوری‌های آموزشی. دوره ۶. شماره ۲۱. صص ۴۹-۷۶.
۵. باقری‌پور، اشرف. ۱۳۸۹. «یونگ و روان‌شناسی دین». پژوهش‌های فلسفی. دوره ۶. شماره ۱۸. صص ۱۵۵-۱۷۹.
۶. باقری‌نوع‌پرست، خسرو؛ باقری‌نوع‌پرست، محمدزهییر. ۱۳۹۰. «مبانی فلسفی و روان‌شناختی تعلیم و تربیت: بررسی تطبیقی دیدگاه‌های سهروردی و هوسرل». پژوهشنامه مبانی تعلیم و تربیت. دوره ۱. شماره ۲. صص ۵-۲۰.
۷. برینگ، ا. جی. ۱۳۷۴. تاریخ علم روان‌شناسی. جلد اول. ترجمه سعید شاملو. تهران: رشد.
۸. پروچاسکا، جیمز او؛ نورکراس، جان. سسی. ۱۳۸۱. نظریه‌های روان‌درمانی. ترجمه یحیی سید محمدی. تهران: رشد.
۹. تلخایی، محمود. ۱۳۸۸. «پژوهش تربیتی: علم یا فلسفه بررسی پیامدهای روش‌شناسی علوم شناختی در تعلیم تربیت تازه‌های علوم شناختی». فلسفه تعلیم و تربیت. دوره ۱۱. شماره ۴. صص ۷۵-۸۵.
۱۰. جورج، ریکی. ال؛ کریستیانی، تزر. اس. ۱۳۸۱. مشاوره نظریه‌ها و کاربردها: اهداف، فرایندهای مشاوره و روان‌درمانگری. ترجمه رضا فلاحی و محسن حاجیلو. تهران: رشد.
۱۱. حسن‌زاده‌آملی، حسن. ۱۳۷۱. عیون مسائلی النفس. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۲. خسروپناه، عبدالحسین. ۱۳۹۲. کلام نوین اسلامی. جلد سوم. قم: تعلیم و تربیت اسلامی.
۱۳. رشلن، موریس. ۱۳۷۲. تاریخ روان‌شناسی. ترجمه محمد سروری. تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران. نشر پیکان.

۱۴. زینتی، علی. ۱۳۹۱. «انسان کامل از دیدگاه روان‌شناسی و صدرالمتألهین». فصلنامه معرفت. شماره ۳۸. صص ۷۸-۸۹.
۱۵. ساعتچی، محمود. ۱۳۸۳. نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی. تهران: ویرایش.
۱۶. سیف، سوسن؛ کدیور، پروین؛ کرمی نوری، رضا؛ لطف‌آبادی، حسین. ۱۳۸۱. روان‌شناسی رشد ۱. تهران: سمت.
۱۷. شارف، ریچارد. اس. ۱۳۹۸. نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره. ترجمه مهرداد فیروزبخت. تهران: رسا.
۱۸. شمشیری، بابک. ۱۳۹۰. «نقش فلسفه در ساخت و تولید روان‌شناسی اسلامی». روش‌ها و مدل‌های روان‌شناختی. دوره ۲. شماره ۵. صص ۳۱-۴۴.
۱۹. شولتز، سیدنی‌آلن؛ شولتز، دوان‌پی. ۱۳۸۲. تاریخ روان‌شناسی نوین. ترجمه حسن پاشاشریفی، علی‌اکبر سیف، خدیجه علی‌آبادی و جعفر نجفی زند. تهران: دوران.
۲۰. صادق، رضا. ۱۳۸۹. «رنالیسم و معیارهای آن». فلسفه دین. دوره ۷. شماره ۶. صص ۱۸۷-۲۱۴.
۲۱. صادق‌زاده قمصری، علی‌رضا. ۱۳۸۶. «رویکرد اسلامی به روش‌شناسی پژوهش تربیتی: تبیین امکان و ضرورت». فصلنامه نوآوری‌های آموزشی. دوره ۶. شماره ۲۱. صص ۱۷۲-۱۴۱.
۲۲. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. ۱۳۶۰ الف. اسرارالآیات. جلد ۱. ترجمه محمد خواجوی. تهران: مولی.
۲۳. _____ ۱۳۶۰ ب. تفسیر القرآن الکریم. تحقیق محمد خواجوی. قم: انتشارات بیدار.
۲۴. _____ ۱۹۸۱ م. الف. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. جلد اول. بیروت: دار إحياء التراث العربی. چاپ سوم.
۲۵. _____ ۱۹۸۱ م. ب. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. جلد دوم. بیروت: دار إحياء التراث العربی. چاپ سوم.
۲۶. _____ ۱۹۸۱ م. ج. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. جلد سوم. بیروت: دار إحياء التراث العربی. چاپ سوم.
۲۷. _____ ۱۹۸۱ م. د. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. جلد پنجم. بیروت: دار إحياء التراث العربی. چاپ سوم.
۲۸. _____ ۱۹۸۱ م. د. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة.

- جلد ششم. بیروت: دار إحياء التراث العربی. چاپ سوم.
۲۹. _____ م. ۱۹۸۱. ه. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. جلد هشتم. بیروت: دار إحياء التراث العربی. چاپ سوم.
۳۰. _____ م. ۱۹۸۱. و. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. جلد نهم. بیروت: دار إحياء التراث العربی. چاپ سوم.
۳۱. _____ ۱۳۷۵. مفاتیح الغیب. تحقیق محمد خواجه‌جوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۳۲. طاهری سرتشنیزی، اسحاق؛ عزیزخانی، احمد. ۱۳۹۰. «انسان‌شناسی پست‌مدرن و نقد آن از منظر آموزه‌های دینی». دوفصلنامه انسان‌پژوهی دینی. دوره ۸. شماره ۲۵. صص ۳۵-۶۴.
۳۳. طباطبایی، محمدحسین؛ مطهری، مرتضی. ۱۳۶۴. اصول فلسفه و روش رئالیسم. جلد ۱. تهران: صدرا.
۳۴. عابدینی، مرتضی. ۱۳۹۲. «بررسی تطبیقی مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی از منظر حکمت متعالیه و پوزیتیویسم با تأکید بر آرای ملاصدرا و آگوست کنت». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (ع).
۳۵. فتحزاده، حسن. ۱۳۸۸. «اگو از دیدگاه لکان و هوسرل». مجله علمی پژوهشی متافیزیک. دوره ۱. شماره ۳. صص ۱۱۲-۱۰۲.
۳۶. فتحی، علی. ۱۳۹۰. «اگزستانسیالیسم و اصالت وجود با تأکید بر صدرالمتألهین و هیدگر». طلوع. سال دهم. شماره ۳۶. صص ۱۵۰-۱۳۳.
۳۷. فروغی، محمدعلی. ۱۳۹۳. سیر حکمت در اروپا. تهران: زوار.
۳۸. فیروزبخت، مهرداد. ۱۳۸۳ الف. الفرد آدلر: گستره نظریه شخصیت و روان‌درمانی. تهران: دانژه.
۳۹. _____ ۱۳۸۳ ب. پنجاه سال رفتاردرمانی عقلانی هیجانی. تهران: دانژه.
۴۰. فیست، جس؛ فیست، گرگوری. ۱۳۸۶. نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سید محمدی. تهران: روان.
۴۱. قمی، محسن؛ نبویان، سید اباذر. ۱۳۹۲. تحلیل انتقادی ادله رفتاری. فصلنامه علمی پژوهشی آیین حکمت. دوره ۵. شماره ۱۵. صص ۱۴۵-۱۲۱.
۴۲. کشفی، عبدالرسول. ۱۳۸۷. «بررسی و نقد نظریه رفتارگرایی فلسفی». فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های فلسفی کلامی. دوره ۹. شماره ۳۶. صص ۴۶-۲۷.

۴۳. کوهن، دیوید. ۱۳۸۶. روان‌شناسی روان‌شناسان. ترجمه جعفر نجفی زند. تهران: سخن.
۴۴. لاندین، رابرت ویلیام. ۱۳۷۸. نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی. ترجمه سید یحیی محمدی. تهران: مؤسسه نشر ویرایش.
۴۵. لی‌هی، رابرت. ۱۳۸۸. تکنیک‌های شناخت‌درمانی. ترجمه حسن حمیدپور و زهرا اندوز. تهران: ارجمند.
۴۶. محظوظی، محمدصادق؛ جان‌بزرگی، مسعود؛ آزادفلاح، پرویز. ۱۳۷۸. سیر تحول نظام‌های روان‌شناسی. تهران: انتشارات جامعه پژوهشگران.
۴۷. مرادی، بهروز. ۱۳۹۲. «بنیادگرایی اسلامی و پست‌مدرنیسم». فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی ایران. دوره ۳. شماره ۸. صص ۷۴-۵۷.
۴۸. منصور، محمود. ۱۳۹۶. روان‌شناسی ژنتیک: تحول روانی از تولد تا پیری. تهران: سمت.
۴۹. مولر، فرناند لوسین. ۱۳۶۸. تاریخ روان‌شناسی. جلد دوم. ترجمه علی محمد کاردان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵۰. میزیاک، هنریک؛ سکستون، ویرجینیا استاوت. ۱۳۷۱. تاریخچه و مکاتب روان‌شناسی. ترجمه احمد رضوانی. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۵۱. میسون، کلی؛ اسرپادا، چاندراشخار؛ استیج، استفن. ۱۳۹۲. فلسفه روان‌شناسی در قرن بیستم. اطلاعات حکمت و معرفت. ترجمه حسین کاظمی یزدی. دوره ۸. شماره ۵. صص ۲۲-۱۸.
۵۲. نارویی، عبدالعزیز؛ خرم‌آبادی، یدالله؛ یزدانی، فریدون. ۱۳۹۳. روان‌شناسی اسلامی. کنگره بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی. محل برگزاری مرکز راهبری مهندسی فرهنگی شورای فرهنگ عمومی استان بوشهر. صص ۳۹۴-۳۸۱.
۵۳. نصر، سید حسین. ۱۳۸۲. صدرالمتألهین شیرازی و حکمت متعالیه او. ترجمه حسین سوزنجی. تهران: نشر سهروردی.
۵۴. هانت. م. ۱۳۸۰. تاریخچه روان‌شناسی از آغاز تا امروز. ترجمه مهدی قراچه‌داغی و شیرین لارودی (افراشی). تهران: پیکان.
۵۵. هرگنهان بی. آر. ۱۳۸۹. تاریخ روان‌شناسی. ترجمه یحیی سید محمدی. تهران: ارسباران.

56. Araujo, Saulo de Freitas. 2016 **Wundt and the Philosophical Foundations of Psychology: A Reappraisal**. London: Springer International Publishing Switzerland.
57. Bunge, Mario, Ardila, Rubén. 1987. **Philosophy of Psychology**. Spring-

er-Verlag New York Inc.

58. Ellis, Debbie Joffe .2019 .**The Power and Compassion of Rational Emotive Behavior Therapy (REBT)**. Scientific Concepts Behind Happiness, Kindness ,and Empathy in Contemporary Society Nava R .Silton (Marymount Manhattan College, USA).
59. Fávero M. H. 2018" .**Subjectivity and Consciousness. An Epistemological and Philosophical Issue in Psychology**". Philosophy of Mind Proceedings of the XXIII World Congress of Philosophy. Vol.57. pp 35-39.
60. Heinämaa Sara. ;Reuter, Martina. 2009. **Psychology And Philosophy Inquiries Into The Soul From Late Scholasticism To contemporary Thought Studies In The History of Philosophy of Mind**. Springer Science+Business Media B.V.
61. Lachman J. L. Lachman R. Butterfield E. C. 1979. **Cognitive Psychology and Information Processing: An Introduction**. Contributors. Hillsdale, NJ.: Lawrence Erlbaum Associates
62. O'Donohue. William. 2013. **Clinical Psychology and the Philosophy of Science**. New York: Springer International Publishing Switzerland.
63. Wakefield, Jerome C. 2018 . **Freud and Philosophy of Mind**. Springer International Publishing Switzerland.

